



بهاریه معلم

نوروز، جشن آفرینش



سید امین شجاعی دبیر بازنشسته

به آیینیه مقابلت نگاه کن! «بهار» پیش روی توست.

آیینیه ای از بهشت که آفریدگارت با لطف بی کرانش در مقابل نهاده است بنگر که تا چه اندازه شفاف و لطیف و زیباست.

راستی تو در این آیینیه چه می بینی؟ می دانم! خنده گل را، تبسم غنچه را، رقص بنفشه را، نوازش نسیم را، حرکت سبزه ها را، ترنم باران را، ترانه چکاوک و چلچله ها را... آیا آنچه می بینی پیش از آن نیست که بر زبان آوری؟

آنچه در این آیینیه دیده می شود، بهار است و تو در عمق آیینیه خدایت را می بینی و دست قدرت و سخاوت بی حدش را! پس تحسین کن این آیینیه تمام نمای قدرت الهی و شاکر باش آفریدگارت را که تو را لایق لطف بی کران خویش دانسته است.

به گل گفتم: به که می خندی؟ گفت: به همه به سبزه گفتم: به که تعظیم می کنی؟ گفت: به همه به نسیم گفتم: به که می وزی؟ گفت: به همه به پرند گفتم: برای که می خوانی؟ گفت: برای همه به باران گفتم: برای که می باری؟ گفت: برای همه به بهار گفتم: برای که می آیی؟ گفت: برای همه؛ و من با خود اندیشیدم چه نیکوست که ما هم به همه ی این خوبان اقتدا کنیم یعنی «با همه» و «برای همه زندگی کنیم».

نوروز یک جشن ملی است، جشنی که تاریخ این کهن دیار - ایران - تا اعماق اساطیر پیش می رود و تکرار این جشن سترگ را به یاد می آورد و هر سال تکرار می شود، در علم و ادب تکرار ملال آور است و بیهوده «عقل» تکرار نمی پسندد اما «احساس» تکرار را دوست دارد، طبیعت تکرار را دوست دارد «جامعه» به تکرار نیازمند است و با تکرار نیزمندی می شود، احساس با تکرار جان می گیرد و نوروز داستان زیبا و باشکوهی است که در آن طبیعت، احساس و جامعه هر سه دست اندر کارند... نوروز که قرن های دراز است که بر همه جشن های جهان فخری می فروشد از آن رو «هست» که یک قرار داد مصنوعی اجتماعی و یا یک جشن سیاسی تحمیلی نیست، جشن جهان است و روز

فرخنده رو و خوش قدم و نیک زبان به خانه در می آمد و نوروز را شادباش می گفت و تندرستی و شادی و روزی فراخ در سال نو برای اعضای خانواده می آورد.

همچنین مردم ایران زمین بر این باورند که به هنگام تحویل سال در هر جا که باشند، تا آخر سال حضور در آنجا برایشان بسیار آسان و میسر است از این رو برخی از آنان زمان تحویل را در فضای مقدس زیارتگاه ها و امام زادگان شیعه می گذرانند و در لحظات خجسته گردش سال با دعا و نیایش در این جایگاه های روحانی با جهان ملکوتی ارتباط معنوی برقرار می کنند چه بسیارند خانواده هایی که برای حضور در اماکن مقدس و زیارتگاه از جمله حرم مطهر حضرت زعالیه السلام و حضرت معصومه سلام الله علیه و حضرت عبدالعظیم در شهری و حرم حضرت احمد بن موسی بن جعفر علیه السلام معروف به شاه چراغ در شیراز رنج سفر به جان می خردند تا در لحظه باشکوه سال تحویل در جوار ملکوتی آنان باشند.

براستی چه با شکوه و اعجاب انگیز است حضور میلیونی زائران حضرت ثامن الحجج علیه السلام در لحظه سال تحویل در آستان روز ملائک پاسبان این امام ثنوی دریایی از زائرین و مجاورین از ساعت ها قبل از سال تحویل به در فصل در هر ساعت از شبانه روز در گرما و سرما تنها در نشستن در جانی و در انتظار آن لحظه موعود و شنیدن صدای نقارخانه به نشانه آغاز سال و خواندن دعای تحویل سال به سوی کعبه آمال خویش هجوم می آورند گاه آنقدر این جمع عظیم در هم فشرده است که دیگر جانی بر زمین برای نشستن نیست و چه بسا تا فاصله های دور خانواده ها حتی در وسیله نقلیه خود نشسته و چشم به گنبد طلایی آقا امام رضا علیه السلام دوخته و گوش به صدای پر هیبت و هیجان انگیز نقارخانه می سپارند و همین احساس پاک و وفاداری خالصانه را در جای جای میهن اسلامی مان ایران می توان دید، این پیمان هر ساله را از برکت جشن نوروز و پیوند اعتقاد و هویت و فرهنگ این کهن دیار می دانیم، جشن نوزایی آفرینش بر همگان مبارک باد.

۱. فصلنامه فرهنگ همیاری بهاری ۱۳۶۸
۲. دمشق در نخبه الدهر می نویسد: مردی در پگاه نوروز به درون سرا می آمد از او پرسیدند: کیستی و از کجا می آیی و چه می خواهی؟ و نامت چیست و برای چه آمده ای و چه همراه داری؟ آن مرد پاسخ می گفت: من پیروزم و نامم خجسته است و از پیش خدا می آیم و خواهان نیک و بختی هستم و با تندرستی و گوارایی وارد شده ام و سال نو را همراه آورده ام.

آفتاب را بر تاباند و پادها را فرمان داد تا بوزند و ابرها را گفت که بیارند تا گل و گیاه روی زمین برویند در این روز ابراهیم بت ها را شکست، پیامبر اکرم (ص) امیر المؤمنین علی علیه السلام را در غدیر خم به جانشینی خود و به عنوان خلیفه مسلمانان برگزیده و به امتش معرفی کرد. در نوروز رسول اکرم (ص) حضرت علی علیه السلام را بر دوش گرفت و بت های قریش را در هم شکست...

در ایران امروز هنگام تحویل سال، همه اعضای خانواده در خانه ها گرد می آیند و در کنار خوان نوروزی (سفره هفت سین) می نشینند، شمع های شمعدان یا چراغ های روی خوان نوروزی را پیش از تحویل سال روشن می کنند و سکه هایی روی قرآن می گذارند، همه چشم به آب و سبزه و ماهی می دوزند و گوش به اعلام سال تحویل می سپارند و در میان مسلمانان رسم بر آنست که پس از تحویل

سال همه اعضای خانواده به یکدیگر «عید مبارکی» می گویند، کوچکترها دست بزرگترها را می بوسند و بزرگترها صورت کوچکترها را، آنگاه بزرگ خانواده دعای سال تحویل را می خواند و دیگران تکرار می کنند: «با مقلب القلوب و الاصلار... یا مدبر اللیل و النهار... یا محول الحول و الاحوال... حول حالنا الی احسن الحال» پس از خواندن دعای سال تحویل، بزرگ خانواده قرآن را می گشاید و با خواندن آیات قرآنی، آفت ها و بلاهای آسمانی و زمینی و ابلیس را از محیط خانه و خانواده دور می کند و سلامت و آرامش را به خانه و خانواده در سال نو می آورد، آنگاه به رسم تیمن و تبرک، بزرگ خانه به هر یک از اعضاء خانواده سکه ای که در لای قرآن گذشته است می دهد در این هنگام همه دهان خود را با شیرینی سفره نوروزی شیرین می کنند از قدیم رسم چنین بوده است که پس از تحویل سال و آغاز سال نو کسی

همه نسل ها و همه اجداد ما زیسته و با همه مان بوده است، رسالت بزرگ خویش را، همه وقت با قدرت و عشق و وفاداری و صمیمیت انجام داده است و درست بودن و آن، زدودن رنگ پژمردگی و اندوه از سیمای این ملت بوده است. در دوران اسلامی به ویژه در دوران «صفوی» جشن و آیین های نوروزی با برخی از آیین ها و آداب اسلامی در آمیخت و رنگ تازه و مفهوم دینی گرفت برای اعتبار بخشیدن به رفتارهای مسلمانان در آیین های نوروزی و شرعی و روا دانستن آنها مجموعه ای حدیث و روایت در چگونگی پیدایی نوروز و ارزش و اعتبار و تقدس آن نقل و گرد آوری شد، بنابر روایت علمای شیعه، نوروز یک روز مقدس و الهی به شمار آمده است، محمد باقر مجلسی به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام نوروز را روزی فرخنده و خجسته و روزی که در آن «آدم» آفریده شده معرفی می کنند و به نقل از امام موسی بن جعفر علیه السلام می گویند: خداوند در نوروز

شادمانی زمین، آسمان و آفتاب و جوشش شکفتن ها و شور زادن ها و سرشار از هیجان هر «آغاز» نوروز دست مردم را می گیرد و از زیر سقف های کوتاه و درهای بسته از پشت دیوار بلند گنج، آجر و آهن و سیمان از زاویه های تند و تیز «تنهایی» و از «کومه» های فقر سکوت سنگین ناچاری به دامن آزاد و بی کران طبیعت می کشاند و گرم از بهار، روشن از آفتاب، لرزان از هیجان آفرینش و آفریدن، زیبا از هر هنرمندی باد و باران، آراسته با شکوفه جوان، سبزه و معطر از «بوی باران، بوی پونه، بوی خاک، شاخه های شسته باران خورده پاک»

نوروز این ببری که غبار قرن های بسیار بر چهره اش نشسته است آیات قرآن و زبان «الله» از او تجلی می کنند و با نماز و دعا، و با عشق به حقیقت «علی» (علیه السلام) و حکومت «علی» او را جان می بخشد و در همه این چهره های گوناگونش، این پرروز گار آمده که در همه قرن ها و در

محمّدقولی میاب (کوثر) پریبهار

آمد ز لبش ترانه میریخت
وقتی نفسش به خانه پیچید
شب بود ز چشم پر خمارش
سکر سفر شبانه می ریخت
هنگام گذر ز کوی و برزن
عطر خوش رازبانه می ریخت
گیلاس جوان خانه ما
سر تا قدمش جوانه می ریخت
گیسوی بلند بید مجنون
با عشو به روی شانه می ریخت
احساس لطیف شعر حافظ
در خلوت شاعرانه می ریخت
او پیک بهار گل فشان بود
از هر قدمش نشانه می ریخت
شور غزل و ترانه می ریخت



برای نوروزی که در پیش رو داریم، سید فضل الله طباطبایی ندوشن (امید) دبیر آموزش و پرورش بزد

«گوشواره»

دادمی زند نوروز: سال کهنه دیشب مرد من که آمدم او را رود خانه با خود برد مثل دستمالی بود تا میان اقبانوس دست سرکش امواج سال کهنه را افشرد در نگاه آدم ها وقت رفتش دیدم دار کوب حسرت داشت چوب غفلتش می خورد رودخانه تاریخ: سالیان بسیاری برده سمت اقبانوس: جز خدا کسی نشمرد سال نو که من باشم کهنه می شوم یک روز دست نیستی هرگز وعده ی بقا نسپرد «گل من علیها فان» گوشواره ام باشد روز رفتنم اما با (امید) خواهم مرد

نثر ادبی شهاب الدین راهنمادبیر ادبیات گیلان دست بر گردن بهار

خنده ات احس می کنم؛
وقتی نگاه بهار بر دیوار دل و جانت بتابد!...
بهار!
فرصت دوباره نگرستن به دیروز و امروز است!
بهار!
انعکاس صدای آسمان در وسعت خستی ای جان های زمینی ماست!
اما، ما چقدر بال های پروازمان را مهیای پرواز در آسمان سبزش کرده ایم؟
بهار یعنی بهتر زیستن!
بهار نگرستن
و بهتر از همه دیروز ها، تنفس سبزران تلاوت کردن!
و من احساس می کنم هنوز بال هایم برای پرواز مهیا نیست!...

دست بر گردن بهار می آوریم
تا نشاط پرواز را به من ارزانی دارد و در ماندگی هایم را پرواز دهم...
دست بر گردن بهار کوچ می کنم
تا سبزه های سعادت در نگاه من و تو قد نکشد!...



محمّدقولی میاب (کوثر) کارشناس وزارت آموزش و پرورش بهاریه

صدای پای نسیم بهار می آید
زدشت و دامنه عطر بنفشه می خیزد
به راغ، کبک دری بزم دلبری دارد
رونقش زینت پای درخت می گردد
مرا که عاشق این صورت نگارینم
دلم به یمن بهاران زلال می گردد
بیا به جانب نیکو رخان نظر داریم
تغالی زدم و خواجه با اشارت گفت
دوباره گرم شاز چلچراغ گل «کوثر»

طاهره حاجی خانی دبیر آموزش و پرورش کاشان نقش مهرورزی

فصل یاس و سوسن و نسرين رسيد
غنچه بر شاخ ترنم باز شد
لبلب شوریده با گل یسار شد
فصل سبز مردمان سخت کوش
سبز شد گل بوته های خشک و زرد
شمع با پروانه و گل یسار شد
در بهار دل طلسم غم شکست
ذهنم از خواب گران بیدار شد
مهرورزی و محبت را سرود
از ادیبی تیز هوش و نکته دان
مثل نقشی روی سنگی ماندگار
مهربانی با دلی درد آشنا
بنده عصیانگر بدکار را
مثل عطر بوته های سبز یاس
می سپارد دل به شعر عاشقی
خاطری را با محبت شاد کرد
می توان با مهرورزی عشق کرد
دل برید از این همه وابستگی
سایه ها را با زمین تنها گذاشت
در حریم مهرورزی پا گذاشت
تا شقایق راه را هموار کرد
می توان شعری برای هم سرود
مهرورزی را بهم تقدیم کرد
می برد ما را به عمق نا کجا
غرق ایمان، غرق باور می شوی
بنده حق باش و با مردم رحیم
تا ابد درس کتابی خواندنیست
گاه، شاگرد کلاس درس را
می رود از ذهن او یکباره، سهل
تا به اوج بی نیازی می رسد
در مسیر تربیت دارد اثر
می دهد بیم حضور چاه را
در مسیر راه دشوار سفر
باز می گردد به خانه بی خطر
ماهی ی آرام دل ها می شود
این شعر مردم آزاده است
بی کسی در شعر تو گم می شود
می شود خالی دل از دلوایسی
در مسیر عشق، راهی می شود
گاه تا عرش خدا پامی نهد
مثل من یکباره عاشق می شود

طاهره حاجی خانی دبیر آموزش و پرورش کاشان نقش مهرورزی

بار دیگر ماه فروردین رسيد
فصل رویش فصل گل آغاز شد
سبزه از خواب گران بیدار شد
جویباران پرخروش و سخت جوش
از چمن فصل زمستان کوچ کرد
گل به آهنگ طبر بیدار شد
مهربانی جای دلتنگی نشست
خرمن اندیشه ام پر بار شد
گفتم آری! می توان شعری سرود
لحظه ای آمد به یادمان ناگهان
تا ابد، در امتداد روزگار
گاه عشق و مهرورزی و وفا
می برد تا آسمان ها، تا خدا
مهرورزی معلم، در کلاس
می رود تا داشت سبز رازقی
می شود از مهربانی یاد کرد
عصر دلتنگی، شبی خاموش و سرد
رفت تا آنسوی مرز خستگی
دست در دست پرستوها گذاشت
می توان همسایه ها را دوست داشت
رسم های خوب را تکرار کرد
زیر سقف کلبه ای سرد و کبود
عاشقی را اینچنین تفهیم کرد
عشق چون دریا و انسان خدا
هر چه در دریا شناور می شوی
پس به پاس اینکه انسانی فهیم
مهربانی و محبت ماندنی است
می برد تا اوج آگاهی، خدا
فقر فرهنگی و نادانی و جهل
دل به سودای معلم می دهد
نقش مهر صادر و عشق پدر
می شناساند به دختر راه را
نوجوان را می دهد بیم خطر
می کند این مهرورزی ها، اثر
از محبت قطره دریا می شود
نان گندم خانه همسایه هست
بی نیازی قوت مردم می شود
کوچه ها پر می شود از اطلسی
از محبت کوه، گاهی می شود
مثل مجنون سر به صحرا می نهد
آسمان، رنگ شقایق می شود

هدیه یک دانش آموز دوره راهنمایی به زمزمه (بهمن صالحی) عیدی

برای من تنگ کوچکی خریدم
که با گلوله های کوچکش
پرنده گل باغ را شکار می کند
چه عیدی عجیب و زشت و بی مروتی
که در میان باغهای سبز
پرنده ای که دوست دارمش
زمن فرار می کند!



سید فضل الله طباطبایی ندوشن (امید) «همسایه سکوت» نام کتابی است از شاعر «غزل آرزو»

می رسد سال دیگری از راه
باز هم از سرزمین کوتاه
در دبستان آرزو خوانده
به سر آورده پای تخته سیاه
ناگهان طرح نو در اندازم:
نروم لحظه ای به داخل چاه
لحظه هایی که پیش رو دارم
بنشیند صدای پای گناه
از پلنگ غرور سرکش خود
نکشد نیمه های شب بر ماه
مثل سنگ بزرگ می ماند
سال آینده آن کلاغ سیاه
که ندارم بجز مناعت طبع
ناله ها می خرم به قیمت آه
باز هم در میان بیم و (امید)
باز هم در میان شادی هاست
سایه ی سال کهنه می گردد
من، همان شاعری که ابجد را
لحظه های سفید عمرش را
آرزو می کنم به سال جدید
با طناب خیال خود حتی
باز: «همسایه با سکوت» کنم
تا بر آیینیه دلجم کمتر
اگر ابلیس خنده ام نکند
انتقامی کشم که خط و نشان
این همه آرزو که شاعر گفت
سال آینده آن سه راهی هست
سال آینده هم من شاعر
باز هم در میان بیم و (امید)